

توطئه قتل عیسی

¹ و چون عید فطیر که به فصیح معروف است نزدیک شد، ² رؤسای کهنه و کاتبان مترصد می‌بودند که چگونه او را به قتل رسانند، زیرا که از قوم ترسیدند. ³ اما شیطان در یهودای مسمی به اسخریوطی که از جمله آن دوازده بود داخل گشت، ⁴ و او رفته با رؤسای کهنه و سرداران سپاه گفتگو کرد که چگونه او را به ایشان تسلیم کند. ⁵ ایشان شاد شده، با او عهد بستند که نقدی به وی دهند. ⁶ و او قبول کرده، در صدد فرصتی برآمد که او را در نهانی از مردم به ایشان تسلیم کند.

شام فصیح

⁷ اما چون روز فطیر که در آن می‌بایست فصیح را ذبح کنند رسید، ⁸ پطرس و یوحنا را فرستاده، گفت: بروید و فصیح را بجهت ما آماده کنید تا بخوریم. ⁹ به وی گفتند: در کجا می‌خواهی مهیا کنیم؟ ایشان را گفت: اینجا، هنگامی که داخل شهر شوید، شخصی با سبوی آب به شما برمی‌خورد. به خانه‌ای که او درآید، از عقب وی بروید، ¹¹ و به صاحب خانه گوید: استاد تو رامی‌گوید مهمانخانه کجا است تا در آن فصیح را با شاگردان خود بخورم؟ ¹² او بالاخانهای بزرگ و مفروش به شما نشان خواهد داد؛ در آنجا مهیا سازید. ¹³ پس رفته چنانکه به ایشان گفته بود یافتند و فصیح را آماده کردند.

¹⁴ و چون وقت رسید، با دوازده رسول بنشست. ¹⁵ و به ایشان گفت: اشتیاق بی‌نهایت داشتم که پیش از زحمت دیدنم، این فصیح را با شما بخورم. ¹⁶ زیرا به شما می‌گویم از این دیگر نمی‌خورم تا وقتی که در ملکوت خدا تمام شود. ¹⁷ پس پیالهای گرفته، شکر نمود و گفت: این را بگیرید و در میان خود تقسیم کنید. ¹⁸ زیرا به شما می‌گویم که تا ملکوت خدا نیاید، از میوه مو دیگر نخواهم نوشید. ¹⁹ و نان را گرفته، شکر نمود و باره کرده، به ایشان داد و گفت: این است جسد من که برای شما داده می‌شود؛ این را به یاد من بجا آرید. ²⁰ و همچنین بعد از شام پیاله را گرفت و گفت: این پیاله عهد جدید است در خون من که برای شما ریخته می‌شود. ²¹ لیکن اینک، دست آن کسی که مرا تسلیم می‌کند با من در سفره است. ²² زیرا که پسر انسان برحسب آنچه مقدر است، می‌رود لیکن

قرار قتل یسوع و تخطیط خیانت

¹ وَقَرَّبَ عَبْدَ الْقَطِيرِ الَّذِي يُقَالُ لَهُ الْفِصْحُ. ² وَكَانَ رُؤَسَاءُ الْكَهَنَةِ وَالْكَتَبَةُ يَطْلُبُونَ كَيْفَ يَقْتُلُونَهُ، لِأَنَّهُمْ خَافُوا الشَّعْبَ.

³ فَدَخَلَ الشَّيْطَانُ فِي يَهُوذَا، الَّذِي يُدْعَى الْإِسْخَرْيُوطِيَّ، وَهُوَ مِنْ جُمْلَةِ الْإِثْنَيْ عَشَرَ. ⁴ فَمَضَى وَتَكَلَّمَ مَعَ رُؤَسَاءِ الْكَهَنَةِ وَفُؤَادِ الْجُنْدِ كَيْفَ يُسَلِّمُهُ إِلَيْهِمْ. ⁵ فَقَرَّرُوا وَعَاهَدُوهُ أَنْ يُعْطُوهُ فِصَّةً. ⁶ فَوَاعَدَهُمْ، وَكَانَ يَطْلُبُ فُرْصَةً لِيُسَلِّمَهُ إِلَيْهِمْ خُلُوعاً مِنْ جَمْعٍ.

مائده الفصح

⁷ وَجَاءَ يَوْمُ الْقَطِيرِ الَّذِي كَانَ يَنْتَعِي أَنْ يُذْبَحَ فِيهِ الْفِصْحُ. ⁸ فَأَرْسَلَ پطرس و يوحنا قائلاً: اذهبا وأعدا لنا الفصح لتأكل. ⁹ فقالا له: أين نريده أن نعد؟ ¹⁰ فقال لهما: إذا دخلتما المدينة ستسقيكما إنسان حاملاً جرة ماء، اتبعاه إلى البيت حيث يدخل ¹¹ وقولا لرب البيت: يقول لك المعلم: أين المنزل حيث أكل الفصح مع تلاميذي؟ ¹² فقالا لهما: أين المنزل حيث أكل الفصح مع أعدا. ¹³ فأتلفا ووجدا كما قال لهما، فأعدا الفصح.

¹⁴ وَلَمَّا كَانَتِ السَّاعَةُ اثْنَا عَشَرَ رَسَلُوا مَعَهُ. ¹⁵ وَقَالَ لَهُمْ: شَهْوَةٌ اشْتَهَيْتُ أَنْ أَكُلَ هَذَا الْفِصْحَ مَعَكُمْ قَبْلَ أَنْ أَتَاكُم، ¹⁶ لَأَنِّي أَقُولُ لَكُمْ: إِنِّي لَا أَكُلُ مِنْهُ بَعْدَ حَتَّى يُكْمَلَ فِي مَلَكُوتِ اللَّهِ. ¹⁷ ثُمَّ تَنَاوَلَ كَأْساً وَشَكَرَ وَقَالَ: خُذُوا هَذِهِ وَاقْسِمُواهَا بَيْنَكُمْ. ¹⁸ لَأَنِّي أَقُولُ لَكُمْ: إِنِّي لَا أَشْرَبُ مِنْ نَبَاحِ الْكَرْمَةِ حَتَّى يَأْتِيَ مَلَكُوتُ اللَّهِ. ¹⁹ وَأَخَذَ خُبْزاً وَشَكَرَ وَكَسَّرَ وَأَعْطَاهُمْ قَائِلاً: هَذَا هُوَ جَسَدِي الَّذِي يُبَدَّلُ عَنْكُمْ، اصْنَعُوا هَذَا لِذِكْرِي. ²⁰ وَكَذَلِكَ الْكَأْسَ أَيْضاً بَعْدَ الْعِشَاءِ قَائِلاً: هَذِهِ الْكَأْسُ هِيَ الْعَهْدُ الْجَدِيدُ بِدَمِي الَّذِي يُسْفِكُ عَنْكُمْ. ²¹ وَلَكِنْ هُوَذَا يَدُ الَّذِي يُسَلِّمُنِي هِيَ مَعِيَ عَلَى الْمَائِدَةِ. ²² وَإِنَّ الْإِنْسَانَ مَاضٍ كَمَا هُوَ مَخْبُومٌ، وَلَكِنْ وَبُلٌ لِدَلِيلِكَ الْإِنْسَانِ الَّذِي يُسَلِّمُهُ. ²³ فَأَتَدَاوَا بِنِسَاءَ لَوْنٍ فِيمَا بَيْنَهُمْ: مَنْ تَرَى مِنْهُمْ هُوَ الْمُرْمِعُ أَنْ يَفْعَلَ هَذَا؟

یسوع یوحنا تلامیذہ و یحذر بطرس

²⁴ وَكَانَتْ بَيْنَهُمْ أَيْضاً مُسَاجِرَةٌ مَنْ مِنْهُمْ يُطْلُ أَنْهُ يَكُونُ أَكْبَرَ. ²⁵ فَقَالَ لَهُمْ: مُلُوكُ الْأُمَمِ يَسُودُونَهُمْ وَالْمُسَلِّطُونَ عَلَيْهِمْ يُدْعَوْنَ مُحْسِنِينَ. ²⁶ وَأَمَّا أَنْتُمْ فَلْيَسْ هَكَذَا، بَلِ الْكَبِيرُ فِيكُمْ لِيَكُنْ كَالْأَصْغَرِ وَالْمُتَقَدِّمُ كَالْخَادِمِ. ²⁷ لِأَنَّ مَنْ هُوَ أَكْبَرُ، الَّذِي يَتَكَبَّرُ أَمِ الَّذِي يَخْدُمُ؟ أَلَيْسَ الَّذِي يَتَكَبَّرُ؟

وَلِكَيْ أَتَا بَيْتَكُمْ كَالَّذِي يَحْدُمُ. ²⁸ أَنْتُمْ الَّذِينَ تَبْنُوا مَعِيَ فِي تَجَارِيبي، ²⁹ وَأَنَا أَجْعَلُ لَكُمْ كَمَا جَعَلَ لِي أَبِي مَلَكُوتًا، ³⁰ يَتَاكَلُّوا وَتَسْرُبُوا عَلَى مَائِدَتِي فِي مَلَكُوتِي وَتَجْلِسُوا عَلَى كُرَاسِي تَدِينُونَ أَسْبَاطَ إِسْرَائِيلَ الْآتِي عَشَرَ.

³¹ وَقَالَ الرَّبُّ: سَمْعَانُ، سَمْعَانُ، هُوَذَا الشَّيْطَانُ طَلَبَكُمْ لِكَيْ يُعْزِلَكُمْ كَالْجِنَّةِ، ³² وَلَكِنِّي طَلَبْتُ مِنْ أَجْلِكَ لِكَيْ لَا يَقْنَى إِيْمَانُكَ، وَأَنْتَ مَتَى رَجَعْتَ تَبْنِي إِخْوَتَكَ. ³³ فَقَالَ لَهُ: يَا رَبِّ، إِنِّي مُسْتَعِدٌّ أَنْ أَمْضِيَ مَعَكَ حَتَّى إِلَى السَّجْنِ وَإِلَى الْمَوْتِ. ³⁴ فَقَالَ: أَقُولُ لَكَ، يَا بُطْرُسُ، لَا يَصِيحُ الذِّكُّ الْيَوْمَ قَبْلَ أَنْ تُكْزِرَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ أَنْكَ تَعْرِفُنِي. ³⁵ ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: حِينَ أُرْسِلُكُمْ يَلَا كَيْسٍ وَلَا مِرْوَدٍ وَلَا أَحْذِيَّةٍ، هَلْ أَعُورَكُمْ شَيْءٌ؟ فَقَالُوا: لَا. ³⁶ فَقَالَ لَهُمْ: لَكِنْ الْآنَ مَنْ لَهُ كَيْسٌ فَلْيَأْخُذْهُ وَمِرْوَدٌ كَذَلِكَ، وَمَنْ لَيْسَ لَهُ فَلْيَتَيْعْ تَوْبَةً وَيَسْرُسْ سَفِيًّا. ³⁷ لَأَنِّي أَقُولُ لَكُمْ: إِنَّهُ بَنِيغِي أَنْ يَتَيْعَ فِي أَيْضًا هَذَا الْمَكْنُوتِ: "وَأَحْصِي مَعَ أُنْمَةٍ"، لِأَنَّ مَا هُوَ مِنْ جِهَتِي لَهُ انْقِصَاءٌ. ³⁸ فَقَالُوا: يَا رَبِّ، هُوَذَا هُنَا سَفِيحَانِ. فَقَالَ لَهُمْ: يَكْفِي.

يسوع يُصَلِّي

³⁹ وَخَرَجَ وَمَضَى كَالْعَادَةِ إِلَى جَبَلِ الزَّيْتُونِ، وَبَعَثَهُ أَيْضًا تَلَامِيذُهُ. ⁴⁰ وَلَمَّا صَارَ إِلَى الْمَكَانِ قَالَ لَهُمْ: صَلُّوا لِكَيْ لَا تَدْخُلُوا فِي تَجْرِيَةٍ. ⁴¹ وَأَنْفَضَلْ عَنْهُمْ نَحْوَ رَمِيَةِ حَجَرٍ وَجَنَّا عَلَى رُكْبَتَيْهِ وَصَلَّيْ قَائِلًا: يَا أَبَتَاهُ، إِنْ شِئْتَ أَنْ تُجِيرَ عَنِّي هَذِهِ الْكَاسَ، وَلَكِنْ لَيْتَكَ لَا إِرَادَتِي بَلْ إِرَادَتِكَ. ⁴³ وَظَهَرَ لَهُ مَلَائِكٌ مِنَ السَّمَاءِ يُقَوِّبُهُ. ⁴⁴ وَإِذْ كَانَ فِي جِهَادٍ كَانَ يُصَلِّي بِأَسَدٍ لِحَاجَةٍ وَصَارَ عَرْقُهُ كَقَطَرَاتٍ دَمٍ تَازِلُهُ عَلَى الْأَرْضِ. ⁴⁵ ثُمَّ قَامَ مِنَ الصَّلَاةِ وَجَاءَ إِلَى تَلَامِيذِهِ فَوَجَدَهُمْ نِيَامًا مِنَ الْحُزْنِ. ⁴⁶ فَقَالَ لَهُمْ: لِمَذَا أَنْتُمْ نِيَامُونَ؟ قُومُوا وَصَلُّوا لئَلَّا تَدْخُلُوا فِي تَجْرِيَةٍ.

القبض على يسوع

⁴⁷ وَبَيْنَمَا هُوَ يَتَكَلَّمُ إِذَا جَمْعٌ وَالَّذِي يُدْعَى يَهُودَا، أَحَدُ الْإِسْنِيِّ عَشَرَ، يَتَقَدَّمُهُمْ، قَدَمًا مِنْ يَسُوعَ لِيُقَبِّلَهُ. ⁴⁸ فَقَالَ لَهُ يَسُوعُ: يَا يَهُودَا، أَبِغْتَلَةَ نُسْلُكَ ابْنِ الْإِنْسَانِ؟ ⁴⁹ فَلَمَّا رَأَى الَّذِينَ حَوْلَهُ مَا يَكُونُ قَالُوا: يَا رَبِّ، أَنْصَرِبُ بِالسَّيْفِ؟ ⁵⁰ وَصَرَبَ وَاجِدٌ مِنْهُمْ عَبْدَ رَئِيسِ الْكَهَنَةِ فَقَطَعَ أُذُنَهُ الْيُمْنَى. ⁵¹ فَقَالَ يَسُوعُ وَقَالَ: دَعُوا إِلَى هَذَا، وَلَمْسَ أُذُنُهُ وَأَبْرَأَهَا. ⁵² ثُمَّ قَالَ يَسُوعُ لِرُؤَسَاءِ الْكَهَنَةِ وَقُوَادِ جُنْدِ الْهَيْكَلِ

وای بر آن کسی که او را تسلیم کند. ²³ آنگاه از یکدیگر شروع کردند به پرسیدن که کدام یک از ایشان باشد که این کار بکند؟

مباحثه درباره بزرگی

²⁴ ودر میان ایشان نزاعی نیز افتاد که کدام یک از ایشان بزرگتر می باشد. ²⁵ آنگاه به ایشان گفت: سلاطین امت ها بر ایشان سروری می کنند و حکام خود را ولینعمت می خوانند. ²⁶ لیکن شما چنین مباحثید، بلکه بزرگتر از شما مثل کوچکتر باشد و پیشوا چون خادم. ²⁷ زیرا کدامی بزرگتر است؟ آنکه به غذا نشیند یا آنکه خدمت کند؟ آیا نیست آنکه نشسته است؟ لیکن من در میان شما چون خادم هستم. ²⁸ و شما کسانی می باشید که در امتحانهای من با من به سر بردید. ²⁹ و من ملکوتی برای شما قرار می دهم چنانکه پدرم برای من مقرر فرمود، ³⁰ تا در ملکوت من از خوان من بخورید و بنوشید و بر کرسیها نشسته بر دوازده سبط اسرائیل داوری کنید.

پیشگویی عیسی انکار پطرس

³¹ پس خداوند گفت: ای شمعون، ای شمعون، اینک، شیطان خواست شما را چون گندم غربال کند، ³² لیکن من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود؛ و هنگامی که تو بازگشت کنی برادران خود را استوار نما. ³³ به وی گفت: ای خداوند، حاضرم که با تو بروم حتی در زندان و در موت. ³⁴ گفت: تو را می گویم، ای پطرس، امروز خروس بانگ زده باشد که سه مرتبه انکار خواهی کرد که مرا نمی شناسی.

³⁵ و به ایشان گفت: هنگامی که شما را بیکسسه و توشه دان و کفش فرستادم، به هیچ چیز محتاج شدید؟ گفتند: هیچ. ³⁶ پس به ایشان گفت: لیکن الآن هر که کیسه دارد، آن را بردارد و همچنین توشه دان را و کسی که شمشیر ندارد جامه خود را فروخته، آن را بخرد. ³⁷ زیرا به شما می گویم که این نوشته در من می باید به انجام رسید: یعنی با گناهکاران محسوب شد؛ زیرا هر چه در خصوص من است، انقضا دارد. ³⁸ گفتند: ای خداوند، اینک، دو شمشیر، به ایشان گفت: کافی است.

عیسی در کوه زیتون

³⁹ و برحسب عادت بیرون شده، به کوه زیتون رفت و

وَالشُّبُوحُ الْمُقْبِلِينَ عَلَيْهِ: كَأَنَّهُ عَلَى لِصٍّ حَرَجْتُمْ يَسُوفُ وَعَصِيٍّ.⁵³ إِذْ كُنْتُ مَعَكُمْ كُلَّ يَوْمٍ فِي الْهَيْكَلِ لِمَ تَمْدُّوْا عَلَيَّ الْإِيَادِي، وَلَكِنَّ هَذِهِ سَاعَتُكُمْ وَسُلْطَانُ الظُّلْمَةِ.

بطرس ینکر یسوع

⁵⁴ فَأَحْذَوْهُ وَسَافُوهُ وَأَدْخَلُوهُ إِلَى بَيْتِ رَئِيسِ الْكَهَنَةِ. وَأَمَّا بُطْرُسُ فَتَبِعَهُ مِنْ بَعِيدٍ.⁵⁵ وَلَمَّا أَصْرَمُوا تَاراً فِي وَسْطِ الدَّارِ وَجَلَسُوا مَعاً جَلَسَ بُطْرُسُ بَيْنَهُمْ.⁵⁶ فَقَرَأَهُ جَارِيَةٌ جَالِساً عِنْدَ النَّارِ فَتَمَرَّسَتْ فِيهِ وَقَالَتْ: وَهَذَا كَانَ مَعَهُ.⁵⁷ فَأَنكَرَهُ قَائِلاً: لَسْتُ أَعْرِفُهُ، يَا امْرَأَةً. وَبَعْدَ قَلِيلٍ رَأَهُ آخَرُ وَقَالَ: وَأَنْتَ مِنْهُمْ. فَقَالَ بُطْرُسُ: يَا إِنْسَانُ، لَسْتُ أَنَا.⁵⁹ وَلَمَّا مَضَى تَحُو سَاعَةً وَاجِدَةً أَكَّدَ آخَرُ قَائِلاً: بِالْحَقِّ إِنَّ هَذَا أَيْضاً كَانَ مَعَهُ لِأَنَّهُ جَلِيلِيٌّ أَيْضاً. فَقَالَ بُطْرُسُ، يَا إِنْسَانُ، لَسْتُ أَعْرِفُ مَا تَقُولُ. وَفِي الْحَالِ بَيْنَمَا هُوَ يَتَكَلَّمُ صَاحَ الذِّبْكَ.⁶¹ فَأَلْتَمَعَتِ الرَّبُّ وَتَطَرَّ إِلَى بُطْرُسَ، فَتَذَكَّرَ بُطْرُسُ كَلَامَ الرَّبِّ كَيْفَ قَالَ لَهُ: إِنَّكَ قَبْلَ أَنْ يَصِيحَ الذِّبْكَ تُنْكِرُنِي ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. فَحَرَجَ بُطْرُسُ إِلَى خَارِجٍ وَبَكَى بُكَاءً مُرّاً.

یسوع امام مجمع اليهود

⁶³ وَالرَّجَالُ الَّذِينَ كَانُوا صَاطِطِينَ يَسُوعَ كَانُوا يَسْتَهْزِئُونَ بِهِ وَهُمْ يَجْلِدُونَهُ. وَعَطَّوْهُ وَكَانُوا يَضْرِبُونَ وَجْهَهُ وَيَسْأَلُونَهُ قَائِلِينَ: تَبَّأُ، مَنْ هُوَ الَّذِي صَرَبَكَ؟⁶⁵ وَأَشْيَاءَ آخَرَ كَثِيرَةً كَانُوا يَقُولُونَ عَلَيْهِ مُجَدِّفِينَ.⁶⁶ وَلَمَّا كَانَ النَّهَارُ اجْتَمَعَتْ مَسْبِخَةُ الشَّعْبِ، رُؤَسَاءُ الْكَهَنَةِ وَالْكَتَبَةُ، وَأَصْعَدُوهُ إِلَى مَجْمَعِهِمْ⁶⁷ قَائِلِينَ: إِنَّ كُنْتُ أَنْتَ الْمَسِيحُ فَقُلْ لَنَا. فَقَالَ لَهُمْ: إِنَّ قُلْتُ لَكُمْ لَا تُصَدِّقُونِ،⁶⁸ وَإِنْ سَأَلْتُ لَا تُجِيبُونَنِي وَلَا تُطْلِقُونَنِي.⁶⁹ مُنْذُ الْآنَ يَكُونُ ابْنُ الْإِنْسَانِ جَالِساً عَنْ يَمِينِ قُوَّةِ اللَّهِ.⁷⁰ فَقَالَ الْجَمِيعُ، أَقَانْتُ ابْنَ اللَّهِ؟ فَقَالَ لَهُمْ: أَنْتُمْ تَقُولُونَ إِنِّي أَنَا هُوَ.⁷¹ فَقَالُوا: مَا حَاجَتُنَا بَعْدُ إِلَى شَهَادَةٍ لِأَنَّا نَحْنُ سَمِعْنَا مِنْ قَمِهِ.

شاگردانش از عقب او رفتند.⁴⁰ و چون به آن موضع رسید، به ایشان گفت: دعا کنید تا در امتحان نیفتید.⁴¹ و او از ایشان به مسافت پرتاب سنگی دور شده، به زانو درآمد و دعا کرده، گفت:⁴² ای پدر، اگر بخواهی این پیاله را از من بگردان، لیکن نه به خواهش من بلکه به اراده تو.⁴³ و فرشته‌ای از آسمان بر او ظاهر شده، او را تقویت می‌نمود.⁴⁴ پس به مجاهده افتاده، به سعی بلیغ تر دعا کرد، چنانکه عرق او مثل قطرات خون بود که بر زمین می‌ریخت.⁴⁵ پس از دعا برخاسته، نزد شاگردان خود آمده، ایشان را از حزن در خواب یافت.⁴⁶ به ایشان گفت: برای چه در خواب هستید؟ برخاسته، دعا کنید تا در امتحان نیفتید!

بازداشت عیسی

⁴⁷ و سخن هنوز بر زبانش بود که ناگاه جمعی آمدند و یکی از آن دوازده که یهودا نام داشت بر دیگران سبقت جست، نزد عیسی آمد تا او را ببوسد.⁴⁸ و عیسی بدو گفت: ای یهودا، آیا به بوسه پسر انسان را تسلیم می‌کنی؟⁴⁹ رفقای او چون دیدند که چه می‌شود، عرض کردن: خداوند، به شمشیر بزنیم؟⁵⁰ و یکی از ایشان، غلام رئیس کهنه را زده، گوش راست او را از تن جدا کرد.⁵¹ عیسی متوجه شده گفت: تا به این بگذارد. و گوش او را لمس نموده، شفا داد.

⁵² پس عیسی به رؤسای کاهنه و سرداران سپاه معبد و مشایخی که نزد او آمده بودند گفت: گویا بر دزد با شمشیرها و چوبها بیرون آمدید.⁵³ وقتی که هر روزه در هیکل با شما می‌بودم دست بر من دراز نکردید، لیکن این است ساعت شما و قدرت ظلمت. انکار پطرس

انکار پطرس

⁵⁴ پس او را گرفته بردند و به سرای رئیس کهنه آوردند و پطرس از دور از عقب می‌آمد.⁵⁵ و چون در میان ایوان آتش افروخته، گردش نشسته بودند، پطرس در میان ایشان بنشست.⁵⁶ آنگاه کنیزکی چون او را در روشنی آتش نشسته دید، بر او چشم دوخته، گفت: این شخص هم با او می‌بود.⁵⁷ او وی را انکار کرده، گفت: ای زن، او را نمی‌شناسم.⁵⁸ بعد از زمانی دیگری او را دیده گفت: تو از اینها هستی. پطرس گفت: ای مرد، من نیستم.⁵⁹ و چون تخمیناً یک ساعت گذشت، یکدیگر با تأکید گفت: بلاشک این شخص از رفقای او

است زیرا که جلیلی هم هست.⁶⁰ پطرس گفت: ای مرد، نمی‌دانم چه می‌گویی؟ در همان ساعت که این را می‌گفت، خروس بانگ زد.⁶¹ آنگاه خداوند روگردانیده، به پطرس نظر افکند. پس پطرس آن کلامی را که خداوند به وی گفته بود به‌خاطر آورد که، قبل از بانگ زدن خروس سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد.⁶² پس پطرس بیرون رفته، زارزار بگریست.

عیسی در حضور شورا یهود

⁶³ و کسانی که عیسی را گرفته بودند، او را تازیانه زده، استهزا نمودند.⁶⁴ و چشم او را بسته طپانچه بر رویش زدند و از وی سؤال کرده، گفتند، نبوت کن! که تو را زده است؟⁶⁵ و بسیار کفر دیگر به وی گفتند.⁶⁶ و چون روز شد، اهل شورای قوم یعنی رؤسای کهنه و کاتبان فراهم آمده، در مجلس خود او را آورده،⁶⁷ گفتند: اگر تو مسیح هستی به ما بگو. او به ایشان گفت: اگر به شما گویم مرا تصدیق نخواهید کرد.⁶⁸ و اگر از شما سؤال کنم جواب نمی‌دهید و مرا رها نمی‌کنید.⁶⁹ لیکن بعد از این پسر انسان به طرف راست قوت خدا خواهد نشست.⁷⁰ همه گفتند: پس تو پسر خدا هستی؟ او به ایشان گفت: شما می‌گویید که من هستم.⁷¹ گفتند: دیگر ما را چه حاجت به شهادت است؟ زیرا خود از زبانش شنیدیم.